

## معناداری زندگی در پرتو جاودانگی نفس از دیدگاه ملاصدرا

فروغ السادات رحیم پور\*

محمدجواد ذریه\*\* و زهرا آبیار\*\*\*

### چکیده

پرسش از معنای زندگی و جاودانگی انسان، از جمله دغدغه‌های بنیادینی است که از دیرباز ذهن اندیشه‌وران را به خود مشغول ساخته است. باور به حیات پس از مرگ و جاودانگی در نوع تفسیر انسان از زندگی و در معناداری یا بی‌معنایی آن نقش مهمی دارد. ملاصدرا بر اساس عناصری از نظام فلسفی خویش هم‌چون تجرد نفس، حرکت جوهری، حدوث جسمانی و بقای روحانی نفس و با ارائه تبیینی متفاوت از پدیده مرگ، ایده‌ای را مطرح کرد که فهم دقیق آن بر پیوند میان اعتقاد به جاودانگی نفس و معناداری زندگی صحنه می‌گذارد. رویکردی که ملاصدرا برای اثبات جاودانگی نفس انسان برگزیده، فلسفی است و نمودهای آن در مسئله معناداری قابل توجه است. با توجه به ابعاد جاودانگی انسان و معناداری زندگی در نظر ملاصدرا، انسان ایمانی، انسان عقلانی و انسان اخلاقی ملازم یکدیگرند. در این مقاله با روشی توصیفی-تحلیلی در ابتدا مؤلفه‌های مهم در جاودانگی و معناداری زندگی را بررسی خواهیم کرد، سپس نقش اعتقاد به جاودانگی نفس در معنای زندگی را با توجه به مبانی حکمت صدرایی تبیین می‌کنیم.

**کلیدواژه‌ها:** ملاصدرا، معناداری، جاودانگی، مرگ، نفس.

\* دانشیار گروه فلسفه و کلام دانشگاه اصفهان (نویسنده مسئول) Fr.rahimpoor@gmail.com

\*\* دانشجوی دکتری حکمت متعالیه دانشگاه اصفهان، Zorrieh.j57@gmail.com

\*\*\* دانشجوی دکتری دین‌پژوهی دانشگاه ادیان و مذاهب قم، Abyar.zl14@gmail.com

تاریخ دریافت: ۱۳۹۵/۱۱/۱۲، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۶/۳/۱۴

## ۱. مقدمه

معمای هستی و سؤال از چیستی زندگی، از گذشته تاکنون با عناوین گوناگون، برای بشر مطرح بوده است. امروزه نیز این مسئله، با عنوان «معناداری زندگی» بار دیگر در عرصه مطالعات بین‌رشته‌ای موضوعیت یافته است. یکی از عوامل مؤثر در این امر، کم‌رنگ‌شدن نقش برخی مؤلفه‌های مهم و کارساز در زندگی بشر امروزی است. به بیانی دیگر، وجود خلأهایی در دوران جدید، پرسش از معمای هستی را در قالبی نو نمودار ساخت.

اکثر متفکران به این امر اذعان دارند که بشر امروز در جهان مدرن، دچار آشفتگی و سرگردانی شده است. سیطره علم‌باوری و ترسیم یک جهان صرفاً مکانیکی که از قرن هفدهم با انقلاب صنعتی آغاز شد، موجب شد تا انسان به نفی غایت‌مندی در جهان هستی گرایش یابد. این خود بی‌معنایی جهان هستی را دوچندان کرد. نتیجه چنین نگرشی، ترسیم جهانی فاقد هدف و آرمان، و حذف یا کنارزدن آموزه‌های دینی از زندگی بشر بود. در چنین فضایی، روزبه‌روز بر احساس بدبینی و پوچی انسان مدرن افزوده شد. از این‌رو، برای جبران این خلأ بزرگ در جست‌وجوی معنای زندگی برآمد. دین می‌تواند با ارائه تصویری معنادار و هدفمند از خلقت و زندگی انسان، با مؤلفه‌هایی چون جاودانگی و یاد مرگ بر این احساس ناشی از پوچ‌گرایی غلبه کند. بی‌تردید اعتقاد به معاد و جاودانگی روح، یکی از پایه‌های ادیان الهی است که نقش مهمی در معنادهی زندگی دارد. رفتار و گفتار انسان‌ها متأثر از این مؤلفه، سمت‌وسویی خاص می‌گیرد و رسوخ این اعتقاد موجب استحکام افعال آنان خواهد بود و نشان از هدفمندی زندگی آن‌ها دارد. یکی از شاخصه‌های دنیای مدرن در حاشیه قراردادن این اعتقاد اساسی دینی و بی‌توجهی به آن است. این امر وقتی به تنگناهایی که در اجتماع بروز می‌یابد و شکست‌هایی که در زندگی برای افرادی که در این دنیا زندگی می‌کنند ضمیمه می‌شود، یکی از معضلات اساسی دنیای جدید را به تصویر می‌کشد؛ معظلاتی که برخی را به هستی بدبین می‌کند و برخی دیگر را به خودکشی وامی‌دارد.

اندیشیدن در باب «جاودانگی»<sup>۱</sup> به عنوان مؤلفه اساسی معناداری زندگی، یکی از کهن‌ترین صور تجلی انکار فنا و نیستی است. آنچه انسان را به اندیشیدن درباره مسئله جاودانگی سوق می‌دهد، عوامل گوناگونی است که مهم‌ترین آن‌ها پدیده مرگ است؛ پدیده‌ای که هر انسانی آن را تجربه خواهد کرد. عامل دیگر، بشارت‌ها و اندازهای ادیان

مختلف به‌خصوص ادیان ابراهیمی دربارهٔ زندگی پس از مرگ است که تأمل دربارهٔ حیات و سعادت انسانی را از مرزهای مادی و این‌جهانی فراتر می‌برد و عامل مهمی برای معنابخشیدن به زندگی دنیوی وی نیز می‌شود. باور به جاودانگی، معنای زندگی را از جهات گوناگون تحت تأثیر قرار می‌دهد و مسیر آن را شکل و سامانی متفاوت می‌بخشد. از یک‌سو، ورود به موضوع جاودانگی به نحو مستقیم ما را به موضوع خداشناسی رهنمون می‌شود؛ یعنی می‌توان تحقیقاً وجود خدا را از جاودانگی و بی‌مرگی انسان نتیجه گرفت و بدین ترتیب، معنایی دیگر به زندگی داد. مفهوم جاودانگی علاوه بر این‌که دغدغهٔ مهمی برای افراد هدفمند است، برای انسان‌هایی که به نحوی در زندگی دچار پوچ‌گرایی شده و دست به خودکشی زده‌اند نیز، به صورت ناخودآگاه مورد توجه است؛ چراکه آن‌ها عموماً علت این کار خود را خلاص شدن از زندگی تلخ کنونی می‌دانستند، غافل از این‌که اگر مرگ به طور مطلق، پایان زندگی باشد، دیگر راحت شدن از زندگی کنونی معنایی نخواهد داشت؛ راحتی از این زندگانی تلخ هنگامی معنا دار است که شخص حیاتی بهتر و متعالی‌تر از حیات کنونی برای خود در نظر داشته باشد.

از سویی دیگر، اعتقاد به جاودانگی و ادامهٔ حیات پس از مرگ از جنبهٔ اخلاقی نیز اهمیت بسزایی دارد و تبیین صحیح این مسئله نقشی تعیین‌کننده در منش فردی و اجتماعی انسان و در نهایت معنابخشی به زندگی وی دارد. افرادی که روحیهٔ لذت‌گرایی دارند با پیام‌های رحمت‌بخش ادیان، مبنی بر این‌که صالحان در حیات اخروی، جاودانه از نعمت برخوردارند، می‌توانند با عمل به دستورات دین، خود را به لذت‌ها و نعمت‌های آن‌جهانی که غیر قابل قیاس با نعمت‌های دنیوی است، برسانند و کسانی که دارای روحیه الم‌گریزی و فرار از مشکلات هستند، می‌توانند با عمل بر وفق قوانین الهی، خود را از عذاب‌های آن‌جهانی برهانند و آنان که به دنبال فضیلت و به‌دست‌آوردن کمالات انسانی هستند، بر کسب فضایل متمرکز می‌شوند تا سرانجام بتوانند در سرای ابدیت به سرچشمه فضایل و قرب الهی دست یابند.

پیش از بررسی مؤلفه‌های جاودانگی، ذکر دو نکته ضروری است: نخست، بقای پس از مرگ اعم از جاودانگی است؛ زیرا جاودانگی به زندگی نامحدود و ابدی پس از مرگ اطلاق می‌شود، حال آن‌که می‌توان به زندگی محدود پس از مرگ نیز قائل بود. ملاصدرا در باب جاودانگی نفس بر مبنای مؤلفه‌های فلسفی‌اش، به‌خصوص تجرد نفس، معتقد است که نفس پس از مرگ بدن، نه تنها باقی است بلکه حیات جاودان و ابدی دارد. دوم این‌که در

بحث معناداری، تعاریف متعددی ارائه شده است که در اکثر آن‌ها، معناداری زندگی با هدف و غایت‌داشتن در زندگی مترادف دانسته شده است، در صورتی که به نظر می‌رسد علاوه بر هدف که در شکل‌گیری زندگی معنادار بسیار اهمیت دارد عوامل دیگری نیز باید مد نظر قرار گیرند، یعنی معناداری باید اعم از هدفمندی باشد.

برخی در تبیین معناداری، نگاه ارزش‌مدارانه به زندگی را مورد توجه قرار داده‌اند و به دنبال این پرسش هستند که آیا زندگی کردن، فی‌نفسه و فارغ از هر وصف و حالتی، ارزش‌مند است یا خیر؛

این رویکرد مبتنی بر این ایده است که زندگی اگر بناست معنادار باشد، باید ارزش زیستن داشته باشد. طبق این نظریه، حیات محدود دارای ارزش کافی برای این‌که زیستن در آن معقول باشد، نیست. یک زندگی سزاوار گزینش، می‌طلبد که مضمون و محتوای نامحدود داشته باشد؛ یک زندگی فقط در صورتی معنادار است که پایان‌پذیرد (Craig, 1994: 42).

مبحث معناداری زندگی، به صورت صریح در آثار ملاصدرا بیان نشده است، اما با توجه به مبانی هستی‌شناختی و انسان‌شناختی وی می‌توان مسیر زندگی معنادار را ترسیم کرد.

## ۲. عناصر مؤثر در جاودانگی نفس نزد ملاصدرا

در منظومه فکری ملاصدرا، ارتباط تنگاتنگی میان معناداری زندگی و اعتقاد به جاودانگی از یک طرف و مباحث هستی‌شناختی از طرف دیگر وجود دارد. بدون داشتن یک نظام هستی‌شناختی متقن، قادر به بسط و گسترش راه‌هایی برای تعمیق معنای زندگی و تقویت ارزش‌هایی که موجب معناداری آن می‌شوند نیستیم. به دیگر بیان، چنان‌که آدامز نیز می‌گوید: «آنچه بدان نیازمندیم داشتن نظام متافیزیکی مناسب و رضایت‌بخش درباره معناداری زندگی و هنجارمندی است نه انکار واقعیات تجربه زندگی» (آدامز، ۱۳۸۲: ۳۰۴). برای تبیین بهتر جاودانگی و تأثیر آن در معناداری زندگی از نگاه ملاصدرا، لازم است مهم‌ترین عناصر مؤثر در جاودانگی نفس را بررسی کنیم.

### ۱.۲ رابطه نفس و بدن و مبانی مرتبط با آن

تبیین رابطه نفس و بدن از مؤلفه‌های مهم در بحث جاودانگی به‌شمار می‌رود و در این زمینه، نظریه‌های متعددی ارائه شده‌اند. برخی از اندیشمندان، از جمله ارسطو، ابن‌سینا و دکارت، با پذیرش دو بخش وجود آدمی یعنی نفس و بدن، ارتباط این دو با یکدیگر را تبیین کرده‌اند. در مقابل نظریه‌هایی هستند که فقط وجود یکی از این دو را می‌پذیرند. ملاصدرا با تبیین خاص خود، نفس را بخش اصلی، و بدن را در پرتو آن، معنادار می‌داند. وی معتقد است که تعلق نفس به بدن مادی دنیوی فقط از حیث حدوث است نه از حیث بقا؛ زیرا نفس در ابتدای حدوث و تکون، هم‌چون دیگر طبیعت‌های مادی است که نیازمند ماده هستند و برای نفس انسانی، بدن نقش آن ماده را ایفا می‌کند<sup>۲</sup> (ملاصدرا، ۱۹۸۱، ج ۸: ۳۲۶). نفس صورت بدن است و نفسیت نفس، زائیده تعلق آن به بدن است؛ لذا این تعلق زائد و عارض بر ذات نفس نیست.

تبیین این رابطه در تفکر ملاصدرا در پرتو نظریه «حدوث جسمانی و بقای روحانی نفس» انجام شده است. تا قبل از ملاصدرا فیلسوفان در مورد حدوث و بقای نفس انسانی به دو دسته عمده تقسیم می‌شدند: عده‌ای به روحانیه الحدوث و البقا اعتقاد داشتند و عده‌ای به جسمانیه الحدوث و البقا قائل بودند. نظریه صدرا نگرشی نو در این زمینه بود.

از سوی دیگر صدرا معتقد بود نفس انسان دارای حرکت جوهری تکاملی است و نقطه پایانی این حرکت، بقا و ثبات وجودی است، که در اثر اتصال با عقل فعال حاصل می‌شود. سیر حرکت نفس از ماده به تجرد، به واسطه حرکت استکمالی اشتدادی در وجود است و به سبب این حرکت، نفس، وجود واحد ذومراتبی است که از ضعیف‌ترین مرتبه جسمانی آغاز می‌کند و به نهایت مرتبه تجرد عقلی می‌رسد. رسیدن انسان به مرتبه تجرد و روحانیت بدین معناست که نفس انسانی مراتب استکمالی خود را پیموده است و توانسته از مراتب مادی و جسمانی وجود، به مراتب بالای آن ارتقا یابد. از این رو، رسیدن به مرتبه تجرد برای نفس انسانی غایت محسوب می‌شود: «بدون شک غایت نهایی برای هر موجودی رسیدن به کمال مختص آن است. برای نوع انسانی کمال مخصوصش اتصال به معقولات و قرب به حق تعالی و تجرد از مادیات است»<sup>۳</sup> (ملاصدرا، ۱۹۸۱، ج ۱: ۱ و ۲).

از نظر ملاصدرا بقا و جاودانگی نفس به دو صورت قابل تحقق است؛ یکی بقا برای کاملین در مراتب نفس و دیگری بقا برای ناقصین در مراتب نفس. هر یک از این دو نوع جاودانگی در گرو ملکات راسخه‌ای است که انسان در همین دنیا کسب کرده است. هر انسانی گرچه در آغاز پیدایش در همه کمالات و صفات خود بالقوه است، اما با حرکت

خود در زندگی دنیوی، اخلاق و ملکات شریف یا پست و عقاید حق یا باطل را کسب می‌کند، و در دو جنبه علم و عمل به فعلیت می‌رسد. پس همه آدمیان استعداد تکامل در جهت سعادت و خیر را دارند ولی در این میان فقط جویندگان حکمت و فضیلت، سیر صعودی به سوی خیر و نیکی‌ها دارند و درمقابل، جمعی دیگر (اشقیاء) با اختیار و از سر اراده به سوی اخلاق و اعمال ناشایست و رذیلت‌ها حرکت می‌کنند؛<sup>۴</sup> به عبارتی این‌ها هم سیر صعودی دارند منتهی در امور ضداخلاقی. بنابراین انسان موجودی است که در یک حد و مرتبه ثابت نمی‌ماند و با عمل خویش، خود را می‌سازد. وی با داشتن قوا و استعدادها قدم به اقلیم وجود می‌گذارد و با سیر وجودی خویش، مراحل حسی و خیالی و عقلی را طی می‌کند، تا آن‌جا که لایق مرتبه تجرد محض می‌شود. در این باره، صدرا از ابن‌عربی چنین نقل می‌کند:

از شگفتی‌های انسان این است که همواره از وجودی به وجود دیگر و از نشئه‌ای به نشئه دیگر در حال ترقی است و هیچ‌گاه در مرتبه‌ای از وجود متوقف نمی‌شود<sup>۵</sup> (ملاصدرا، ۱۹۸۱، ج ۳: ۱۱۲).

مسیری که ملاصدرا از حرکت کمالی نفس ترسیم می‌کند، همان نقطه‌ای است که زندگی انسان را با معنادراری پیوند می‌زند؛ یعنی هرچند نفوس انسانی در ابتدا یک نوع واحد است، اما با توجه به نحوه زندگی در این دنیا و ملکات و افعال خود، منزلت وجودی خود را در مراتب دیگر رقم می‌زند. این روی‌آورد که کاملاً آگاهانه و ارادی است، می‌تواند انسان را به وجود اصیل خود نزدیک کرده و خطوط زندگی معنادار وی را ترسیم کند.

## ۲.۲ تجرد نفس

ملاصدرا با تکیه بر اصول فلسفی خود به‌خصوص «اصالت وجود»، «تشکیک وجود»، «حرکت جوهری» و «اشتداد وجود» مراتب و مراحل تجرد نفس و چگونگی نیل به آن را تبیین می‌کند: نفس انسانی مراتب نازله وجود را طی می‌کند و به مراتب عالی‌ه می‌رسد. مرتبه نازله، وجود «ماده» و مرتبه عالی‌ه آن، «تجرد تام عقلی» است و مانند سایر موجودات که هر یک درجه معین و محدودی دارند، نیست. نفس در بدو امر مادی است سپس از بستر ماده برمی‌خیزد و با حرکت جوهری ابتدا به مرحله نفس نباتی و پس از آن به مرحله نفس حیوانی می‌رسد، نفس حیوانی واجد مرتبه تجرد مثالی است و نفس با عبور از این مرحله،

وارد مرحله انسانی می‌شود که مرتبه تجرد عقلی است. البته نفس در این مرحله هم متوقف نمی‌شود و می‌تواند به حرکت خود ادامه داده، به تجرد تام عقلی برسد. به بیانی دیگر نفس با حرکت جوهری مراتب استکمال وجودی خود را طی می‌کند و ضعف وجودی‌اش به شدت وجود تبدیل می‌شود (ملاصدرا، ۱۹۸۱، ج ۹: ۹۶).

از آن‌جا که حرکت جوهری رکن اصلی و اساس رابطه نفس و بدن و همچنین سیر تجرد نفس و در نتیجه بقای ابدی آن محسوب می‌شود، در ادامه بقا و جاودانگی را در پرتو حرکت جوهری تبیین می‌کنیم.

ملاصدرا حرکت جوهری نفس انسانی را یکی از پایه‌های اساسی برای رسیدن به جاودانگی می‌داند. حرکت جوهری نفس دارای ویژگی‌هایی است از جمله این‌که درونی و ذاتی، تدریجی و سرانجام دائمی و مستمر است. البته این حرکت تا مرز تجرد نفس که آغاز بقا و جاودانگی است استمرار دارد؛ چراکه در امر مجرد حرکت بی‌معناست. در نگاه ملاصدرا انسان برای این‌که به بقا و جاودانگی برسد، لازم است از مرز حیوانی بگذرد و به مرتبه انسانی وارد شود. نفس ناطقه انسان از طریق علم و آگاهی از مرتبه حیوانی جدا می‌شود و راه این جدایی، فراتر رفتن از مرتبه حس و وهم است. تا زمانی که ادراکات انسان در مرتبه حس و تخیل و توهم متوقف باشد، تکامل تام نفس میسر نمی‌شود و برای قیامت و حیات اخروی آماده نخواهد شد؛ زیرا ادراکات حسی به دلیل این‌که نازل‌ترین و کم‌مایه‌ترین مرتبه شناخت و آگاهی‌های انسان را تشکیل می‌دهد فقط نیازهای مادی انسان را برآورده می‌کنند (ملاصدرا: ۱۳۸۸: ۳۰۲-۳۰۵). در این مرتبه، نه تنها ارتقای روحی به دست نخواهد آمد، بلکه سؤال از معنای زندگی و حقیقت آن برایش مطرح نمی‌شود و دستاورد انسان در این مرتبه کم‌ارزش‌ترین درک از زندگی خواهد بود و پس از گذر از این مرحله است که با استفاده از ادراک خیالی، زمینه برای ترقی نفس ناطقه فراهم می‌شود. به نظر ملاصدرا قوه خیال و ادراکات خیالی حتی بعد از مرگ نیز باقی می‌مانند، وی در این باره می‌گوید:

هنگامی که روح از بدن عنصری دنیوی مفارقت نمود، تنها یک امر ضعیف‌الوجودی از بدن همراه نفس باقی می‌ماند ... برهان ما دلالت دارد بر بقای قوه خیالی که مقام و مرتبه او آخرین درجات و مراتب نشأه دنیوی و نخستین درجات و مراتب نشأه اخروی است (ملاصدرا، ۱۳۸۸: ۳۵۳).

ایشان با طرح تجرد قوه خیال ثابت می‌کند که جوهر نفس پس از مرگ، فقط قوای طبیعی و حواس ظاهر را رها می‌کند، ولی قوای مثالی و حواس باطنی او را همراهی می‌کنند. با توجه به این اصل، می‌توان نوعی جاودانگی در مرتبه خیال، برای همه افراد قائل شد؛ یعنی جاودانگی با دارا بودن این مرتبه، شامل حال همه انسان‌ها می‌شود و عالم مثال حداقل مشترک عوالمی است که انسان‌ها پس از مرگ بدان واصل می‌شوند. نفس در این مرتبه با توجه به اعمال و اخلاق و آرای دنیویش، صورتی مناسب در عالم مثال خواهد یافت و بدنی متناسب با آن صورت انشا می‌کند (ملاصدرا، ۱۹۸۱، ج ۹: ۳۱).

ملاصدرا به درجه بالاتری از جاودانگی نیز قائل است که افراد واجد مرتبه تجرد عقلی بدان می‌رسند. ایشان تجرد عقلی نفس را با استفاده از اصل «اتحاد عاقل و معقول» تبیین می‌کند: نفس در فرایند ادراک به نحوی با مدرک خویش اتحاد و این‌همانی پیدا می‌کند و در نتیجه مرتبه وجودش ترقی می‌یابد، به تدریج به عالمی فرامادی که مشتمل بر دو مرتبه وجودی یعنی مرتبه خیال و مثال، و دیگری مرتبه عقل است، وارد می‌شود. نفس با ادراک تصاویر حسی و خیالی، به عالم مثال پای می‌گذارد و با ادراک معقولات و رشد عقلانی، بخش ثابت و ماندگاری در وجود او شروع به پیدایش می‌کند، که نهایتاً دست‌مایه نفس برای ورود به جهان غیرمادی می‌شود (ملاصدرا، ۱۳۷۵: ۱۱۸). در عالم مثال، ادراکات با قوه خیال صورت می‌گیرد و به دلیل مرتبه وجودی بالاتر این قوه، صورت‌های ادراکی آن، از درجه و شدت وجودی بالاتری نسبت به صور حسی برخوردار است (ملاصدرا، ۱۹۸۱، ج ۹: ۱۷۶). همچنین در مرتبه بالاتر و در عالم عقل، صورت‌هایی ادراک می‌شوند که در تناسب با مدرک خود، صورت‌های معقول هستند و از شدت وجودی بیش‌تری نسبت به صورت‌های متخیل برخوردارند.

بنابراین، با تکیه بر این اصل روشن می‌شود که سعه وجودی هر نفس، به کم و کیف علم و معرفت او و نیز به نحوه اعمال و رفتارش وابسته است؛ یعنی برای سیر تکاملی نفس علم و آگاهی به همراه عمل نیاز است (همان: ج ۷: ۱۴۲). علم، وجودی نوری دارد و فعلیت مجرد از ماده است و نفس با یافتن فعلیت‌های وجودی نوری، تدریجاً از مرتبه‌ای به مرتبه دیگر که مرتبه مدرک اوست، انتقال و استکمال می‌یابد و ترقی وجودی خود را تا به سر حد لایققی ادامه می‌دهد، از نقص به سوی کمال می‌رود و فعلیت بر فعلیت می‌افزاید. هدف اصلی انسان در این مسیر استکمالی، رسیدن به قرب الهی است که در منظر ملاصدرا غایت حقیقی انسان بلکه غایت و مقصد تمامی موجودات و عالم هستی است و



برای این که زندگی انسان معنادار باشد باید غایت حرکت ارادی، سمت و سوی الهی بگیرد.

### ۳.۲ حفظ این همانی و شخصیت

تحقق هر نوع جاودانگی فردی مستلزم آن است که شخص پس از مرگ، استمرار شخص پیش از مرگ باشد؛ یعنی فقط هنگامی می توان از جاودانگی شخص «الف» سخن گفت و آن را پذیرفت که شخص پس از مرگ، همان شخص پیش از مرگ باشد، نه موجودی شبیه آن. ملاک این همانی در نزد ملاصدرا، نفس است. بر این اساس حافظ وحدت هویت انسان در زمان ها و مراتب گوناگون حیات مادی وی، جوهر مجرد نفسانی اوست. اصول حکمت متعالیه نظیر اصالت وجود، وحدت نفس و قوا، و تأکید بر این که شیئیت شیء به صورت آن است، این همانی شخص در حیات دنیوی و اخروی را اثبات می کند.

از آن جا که تشخص هر موجودی به وجود آن است و وجود و تشخص دارای این همانی مصداقی اند، لذا تغییرات و تبدلات ظاهری و دنیوی، این همانی شخصیت یک انسان را در قیامت مورد تعرض قرار نخواهد داد. همچنین با توجه به این که اصل ماهیت هر انسانی به نفس ناطقه اوست پس تشخص او نیز به همان نفس ناطقه است که حیاتش در جهان دیگر هم استمرار خواهد داشت. لذا روشن است که این همانی در سرای دیگر محفوظ می ماند.

ملاصدرا با استفاده از اصل «النفس فی وحدتها کل القوی» نیز این همانی را کامل تر می کند؛ زیرا مطابق این اصل میان نفس و قوای آن عینیت و اتحاد زوال ناپذیری برقرار است و نفس در سه مرحله قوای طبیعی، مثالی و عقلی به عینه همان نفس واحد است و تبدلی از حیث ذات در آن رخ نداده است. در واقع همان فاعل صور طبیعی انسان است که تغییر کرده است، به فاعل صور مثالی تبدیل می شود و همین فاعل صور مثالی است که در عالم عقل به فاعل صور عقلی تبدیل می شود و این امر، حافظ اصل این همانی است که از ارکان جاودانگی است (همان، ج ۹ : ۱۹۰-۱۹۱).

### ۳. مؤلفه های معناداری زندگی از نظر ملاصدرا

با توجه به مبانی حکمت متعالیه، انسان، علت فاعلی و بازیگر اصلی در عرصه زندگی قلمداد می‌شود، لذا بررسی عناصر محوری در حوزه انسان‌شناسی صدرایی، ارتباط مؤثری با حوزه معناداری زندگی دارد. از این رو شایسته است به‌اجمال برخی از این شاخصه‌ها را بررسی کنیم تا بتوان جایگاه واقعی انسان و ارتباط آن با معناداری زندگی و هستی را دریابیم.

### ۱.۳ خدامحوری

وجود خداوند، نقش کلیدی در منظومه فکری ملاصدرا و همچنین در معناداری زندگی نزد وی دارد. خداوند کمال مطلق است که هیچ وجه امکانی در او راه ندارد؛ از این رو حکیم مطلق نیز است. ملاصدرا در تعریف حکمت می‌گوید: «فعل محکم به گونه‌ای که به نظمی مشتمل باشد که جامع هر چیزی باشد که در کمال آن مرتبه، محتاج الیه است» (ملاصدرا، ۱۳۸۱: ۱۷۳). مخلوقات اضافه‌های اشراقی وجود خداوند حکیم‌اند که به علت حبّ خدا به ذات، از او صادر شده‌اند. حب ذات و عشق ازلی خداوند سرچشمه اراده الهی و سبب آفرینش است؛ در چنین نگرشی خلقت، حکیمانه و هدفمند و حاصل عشق الهی است. بر اساس اصل هدفمندی خلقت، تمامی موجودات به سوی کمالات وجودی خود در حرکت هستند. در این میان هر فاعل و متحرکی برای رسیدن به مقصد دو نوع کمال را دنبال می‌کند: کمال اول در نفس خود حرکت است که به سوی غایت در جریان است و کمال دیگر، رسیدن و وصول به غایت است که فهم درست این موضوع در معنادار دیدن عالم بسیار مؤثر است. بنابراین حرکت، غایت متوسط یا ناقص است؛ زیرا وسیله‌ای برای وصول به غایت اصلی است، از این رو می‌توان گفت اگر غایتی در کار نباشد اصولاً حرکتی صورت نخواهد گرفت.

از طرفی با توجه به این‌که در نظام فلسفی ملاصدرا پیوستگی عمیقی میان انسان و خدا و هستی وجود دارد، غایت حقیقی انسان بلکه غایت و مقصد تمامی موجودات و عالم هستی، خداوند است؛ اما برای رسیدن به این غایت نهایی، غایات متوسطی مطرح هستند که عبارت‌اند از معرفت به ذات بی‌همتای خداوند و عبادت خالصانه او (ملاصدرا، ۱۳۵۴: ۱۶۵). به بیانی دیگر، شناخت خداوند هدف اصلی انسان است که هر فردی به قدر توان و طاقت خود سعی در وصول به آن دارد. صدرا در این باره می‌گوید:

غرض اصلی از این عالم، خلقت انسان است و غرض از خلقت انسان، دست‌یافتن به مرتبه عقل مستفاد که عبارت است از معرفت خداوند و فنای در حق<sup>۶</sup> (ملاصدرا، ۱۳۸۸: ۲۹۸).

نظر به این‌که غایت و هدف خلقت انسان، مشاهده معقولات و اتصال به ملاً اعلاست، از این‌رو حرکت در جهت این غایت، زندگی را معنادار می‌کند. خلاصه این‌که، همان‌طور که انسان، به عنوان مخلوق خداوند، در تمام امور زندگی خود هدف و غایتی را دنبال می‌کند، قطعاً در پی خلقت او نیز غایتی است که همانا قرب به حضرت حق، غایت نهایی انسان و معرفت و عبادت به عنوان اهداف متوسط و نردبانی برای رسیدن به آن است، و با الهام از قرآن کریم می‌توان گفت که نه تنها انسان بلکه همه عالم هستی ماهیت از اوایی و به سوی اوایی دارند، که «انا لله و انا الیه راجعون» (بقره: ۱۵۶).

### ۲.۳ ایمان‌مداری

ایمان‌مداری یکی از مهم‌ترین شاخصه‌های انسان است که از روح متعالی و الهی او نشأت می‌گیرد. ایمان از نظر ملاصدرا شناخت گزاره‌های وحیانی و اعتقاد قلبی و تصدیق آن است. وی ایمان را از مقوله علم می‌داند و می‌گوید:

کیان روح آدمی به اصل ایمان است و ایمان علم است، چه این‌که صورت ذات انسان فقط با علم و معرفت تحقق می‌یابد و با علم و معرفت از قوه به فعلیت تبدیل می‌شود (ملاصدرا، ۱۳۶۴: ۱۷۴).

وی در جایی دیگر می‌گوید:

ایمان نور عقل است که نفس انسان را به وسیله آن از قوه به فعلیت و کمال می‌رساند و از عالم ظلمات و اجسام به عالم انوار و ارواح ترقی می‌دهد و مستعد لقای الهی می‌شود (ملاصدرا، ۱۳۶۳ ب: ۲۸).

همچنین ایمان در نظر ملاصدرا، نقطه مقابل کفر است؛ یعنی علاوه بر این‌که ایمان را نور عقل معرفی می‌کند، در نگاهی ژرف‌تر آن را نوری از انوار الهی می‌داند که از جانب خداوند بر قلب بندگانش افاضه می‌شود و در مقابل، کفر «عبارت است از ملکه ظلمانی که در نفس، از بسیاری اشتباهات و انبوهی شبهات و فزونی وهمیات و محکم‌شدن آن‌ها حاصل می‌شود» (ملاصدرا، ۱۳۶۶ الف: ۳۹۹-۴۰۰).

ملاصدرا پس از تعریف ایمان و کفر، به دو نوع ایمان حقیقی و تقلیدی اشاره می‌کند. ایمان حقیقی، کشفی و قلبی است که از شرح صدر و نورانیت دل به نور الهی حاصل می‌شود؛ به بیانی دیگر معارف الهی، از دو راه برهان و مکاشفه عینی صورت می‌گیرد، ایمان از جمله معارفی است که جز با اقتباس از نور مشکات نبوت و درخواست از باطن ولایت به دست نمی‌آید، از این رو هر کس خواهان آن است باید قلب خود را از دنیا خالی کند و از همه شهوات و مادیات روی گرداند (ملاصدرا، ۱۳۶۳ ب: ۲۸۷).

در مقابل، ایمان تقلیدی از نظر ملاصدرا «ایمان عوام است که هر چه می‌شنوند، تصدیق می‌کنند و بر این مرام دائم و باقی‌اند»؛ همچنین تصریح می‌دارد که «اصرار و مداومت بر گناه سبب نابودی ایمان و در نتیجه بدی عاقبت می‌شود، مخصوصاً اگر ایمان، تقلیدی باشد» (همان: ۶۴).

مطابق این سخنان، ایمان رمز داشتن حیاتی معنادار محسوب می‌شود؛ زیرا فقط ایمان حقیقی، زندگی‌ساز است و در مقابل، کفر موجب تباهی و ناامیدی در زندگی دنیوی و اخروی خواهد بود. انسانی که دارای ایمان است در زندگی از بسیاری لذت‌های پست برخاسته از بهره‌مندی قوای غضبی و شهوانی که ناشی از بعد حیوانی است، صرف‌نظر می‌کند. در چنین مواردی، اعمال پست و سخیف آثار نامطلوبی بر سلامت روح و به تبع آن بر جسم بر جای می‌گذارند و در نهایت انسان را به بی‌معنایی زندگی و پوچی می‌کشانند.

### ۳.۳ اخلاقی زیستن

در نگرش وجودشناسانه ملاصدرا، انسان عقلانی و انسان اخلاقی ملازم یکدیگرند؛ به بیانی دیگر، نفس انسانی با داشتن قوه عاقله، در سیر وجودی خود بر قوه شهویه و غضبیه غلبه می‌کند و نتیجه این امر اخلاقی شدن افعال و رفتار انسان است. اعمال و رفتارهای انسان در اثر تکرار و تداوم بر عمل، به ملکه تبدیل می‌شود و حقیقت اخروی او را رقم می‌زند.

باید توجه داشت که نظام اخلاقی ملاصدرا ارتباط وثیقی با انسان‌شناسی و نفس‌شناسی وی دارد. از نظر ملاصدرا نفس انسان مسافری است که مقصد او وصول به خداست و در این مسیر منازل را طی می‌کند که از منزل جسم و جمادی بودن آغاز می‌شود و با گذر از منزلت نباتی و حیوانی ادامه می‌یابد و با طی مرتبه انسانی به مرتبه ملکوتی وصول می‌یابد. در این مسیر، رسیدن به مرحله نفس ناطقه و استکمال اشتدادی در مراحل گوناگون آن، سبب

بروز حقیقت انسان می‌شود. با حرکت در مراتب عقلانی است که رشد اخلاقی حاصل می‌شود، بدین صورت که نفس ناطقه انسان پس از طی مراتب حس، خیال و وهم، سیر خود را به سوی کسب هرچه بیش‌تر و کامل‌تر صور و ادراکات عقلی ادامه می‌دهد.

ملاصدرا برای ادراکات عقلی که همان عقل نظری است درجات متفاوتی قائل است که هر درجه نوعی اتحاد با مرتبه‌ای از مراتب وجود انسان دارد. این درجات عبارت‌اند از ۱. عقل بالقوه یا هیولانی؛ ۲. عقل بالملکه؛ ۳. عقل بالفعل؛ و ۴. عقل بالمستفاد. ضعیف‌ترین درجه این ادراکات، عقل بالقوه است که «اکثر نفوس انسانی از این مرتبه (عقل بالقوه) بالاتر نمی‌روند» (ملاصدرا، ۱۳۸۸: ۲۹۵). پس از آن، عقل بالملکه است که انسان با کسب بعضی آگاهی‌ها در حرکت تکاملی از قوه به سوی فعلیت می‌رود. در این مرحله به تصورات و تصدیقات ضروری علم می‌یابد و بدین وسیله نفس مستعد اکتساب نظریات می‌شود. به دنبال آگاهی‌های حاصل از عقل بالملکه، آگاهی‌های عقل بالفعل قرار می‌گیرد و اگر انسان در این مرتبه به تهذیب نفس و مراقبه نیز رو کند شایسته سعادت حقیقی و حیات بالفعل می‌شود. ملاصدرا معتقد است که عقل بالفعل فقط در شمار اندکی از افراد بشر تحقق می‌یابد و آنان عبارت‌اند از عرفا و مؤمنان حقیقی به خدا و ملائکه و کتب و رسل و روز قیامت (ملاصدرا، ۱۳۶۳ ج: ۶۲). در عبارات فوق پیوند معناداری میان عقل، دین و اخلاق، وجود دارد که ثمره این پیوند وصول به حیاتی معنادار است؛ چراکه «نفسی که در سیر استکمالی خود به عقل بالفعل و وجود نوری محض تبدیل شده است، در آرامشی قرار می‌گیرد که هیچ درد و رنجی بدان راه ندارد و به وصالی می‌رسد که هیچ حرمان و هجرانی ندارد» (ملاصدرا، ۱۳۵۴: ۳۶۵).

انسان برای ارتقایافتن از مرتبه عقل بالفعل به مرتبه عقل بالمستفاد، نیازمند آن است که در طول حیات خود و در تمامی مراحل متقدم، عمل شایسته از روی اراده و اختیار نیز انجام دهد. در واقع علم و آگاهی به تنهایی تکامل عقلانی انسانی و حیات جاودانه او را تضمین نمی‌کند بلکه با ضمیمه شدن عمل صالح که از کارکردهای عقل عملی است، انسان به حیات طیبه و زندگی معنادار نزدیک می‌شود. ملاصدرا کارکرد عقل عملی را در چهار مرتبه و بدین نحو بیان می‌کند:

- تجلیه یا تهذیب ظاهر: عمل به شرایع دینی و انجام واجبات و ترک محرّمات (ملاصدرا، ۱۳۶۶ الف: ۲۲۴) در این مرتبه بدن و قوای بدنی آماده تکامل عملی می‌شود.

- تخلیه یا تهذیب باطن: تطهیر قلب از رذایل اخلاقی و خواطر شیطانی است که در نتیجه آن، نفس مانند آینه‌ای صاف محل تجلی حقایق می‌شود.  
- تخلیه یا مشاهده ذات حق و جلوه‌های آن: در این مرتبه انسان نفس ناطقه خویش را با صورت‌های علمی قدسی و معارف حقه ایمانی آراسته و نورانی می‌کند و به عبارت دیگر به مشاهده همه یا اکثر معلومات می‌نشیند.  
- فنا و تخلق به اخلاق الهی: سرانجام فانی‌شدن انسان در حق است که در این مرتبه انسان به صراط مستقیم هدایت شده است (ملاصدرا، ۱۳۶۳ الف: ۵۲۳).

وی ترکیه نفس را به قدری در رشد کمالی و حیات حقیقی انسان مؤثر می‌داند، که از آن به «موت ارادی» تعبیر می‌کند و می‌گوید:

تا زمانی که انسان در درجه حیوانات ظاهری است و نشئه او نشئه عالم دنیاست، حیات معنوی حاصل نمی‌شود مگر به مرگ ارادی از قوای شهوی و غضبی و لذت‌بردن از این دو، همان‌طور که رسول خدا (ص) می‌فرماید: بمیرید قبل از این که مرگ شما را فرا رسد (ملاصدرا، ۱۳۶۱: ۵۲).

### ۴.۳ پیوند زندگی و مرگ

ترکیب دو واژه زندگی و مرگ یکی از شگفت‌انگیزترین و رازآمیزترین ترکیب‌هایی است که ذهن بشر را به خود مشغول کرده است. پیوندزدن زندگی ابدی با مرگ و باور به این که مرگ، انتهای حیات فانی و آغاز حیات ابدی و جاودان است، شاهد این مدعاست که انسان‌ها از نابودی گریزان هستند و زندگی را نسبت به آن ارجح می‌دانند. هر انسانی که وجود خویش را درمی‌یابد، با واقعیت رو به مرگ خویش مواجه می‌شود و تصور این که مرگ پایان زندگی انسان است یا خیر، یکی از عواملی است که بر بحث معناداری زندگی اثر مستقیم می‌گذارد. آنچه انسان را از مرگ می‌ترساند، جهل به ماهیت مرگ و واقعیت پس از آن است و کشف حقیقت مرگ در رفع بسیاری از موانع معناداری زندگی نقش مهمی ایفا می‌کند.

در نظر ملاصدرا، مرگ امتداد حیات دنیوی و ضرورت کمال نفس است، کمالی که در سایه حرکت جوهری از مرتبه جسمانی به سوی مرتبه عقلانی حاصل می‌شود. انسان، همانند هر موجود طبیعی در معرض حرکت جوهری است و برای هر حرکت، غایت و مقصدی است که با رسیدن به آن، حرکت پایان می‌پذیرد. غایت حرکت دنیوی انسان، که

حرکتی استکمالی است، فعلیت بخشیدن به قوا و استعدادهاست و نقطه پایان این حرکت، مرگ نامیده می‌شود. به عبارتی، وقتی نفس انسانی با حرکت خود در عالم ماده، مسافت زندگی دنیوی را طی کرد و به استعدادهای خود فعلیت بخشید، از بدن طبیعی بی‌نیاز شده و با اشتداد جوهری خود به مرتبه‌ای می‌رسد که جهت ارتقا به جهانی دیگر مهیا می‌شود و با جداشدن از بدن مادی به عالمی دیگر که مقصد و منزل‌گاه بعدی و اصلی اوست، وارد می‌شود. بدین ترتیب روشن می‌شود که خود پدیده مرگ، هم غایت و مقصدی دارد که غایت ذاتی آن را باید در ظهور عالمی دیگر و رسیدن نفوس به منزل‌گاه ذاتی خود جست‌وجو کرد (ملاصدرا، ۱۹۸۱، ج ۸: ۱۰۷-۱۰۵). با این اوصاف حقیقت مرگ عبارت است از رسیدن نفس به بالاترین مرتبه کمال ممکن در حیات دنیوی خود، و انسانی که حقیقت مرگ را بدین‌گونه درک کند نه تنها آن را فنا و نیستی نمی‌داند، بلکه تلاش می‌کند تا زندگی دنیایی خود را در راستای آن تنظیم کند، یعنی آن را وسیله‌ای برای نیل به مرتبه بالاتر وجود قرار می‌دهد، به جای این‌که از آن هراس داشته باشد آن را عاشقانه در آغوش می‌کشد:

از نشانه‌های دوست‌داران حقیقی خداوند، دوست داشتن مرگ است؛ چراکه راه وصول به لقای حبیب می‌باشد، و وقتی محب بداند که مشاهده و لقا جز با رفتن به منزل‌گاه دائمی امکان ندارد و آن هم فقط از راه مرگ میسر است، به ناچار شوق مرگ در او پیدا می‌شود و سفر از این منزل‌گاه به سرای محبوب بر او سنگین نخواهد بود (ملاصدرا، ۱۳۶۶ ب: ۹۶).

اگر انسان بداند برای حیات ابدی و باقی خلق شده است، فهم این نکته ورود به مرحله آغازین زندگی معنادار است؛ چراکه نفی حیات جاودانه، با معنادار دانستن زندگی دنیا منافات دارد.

#### ۴. تأثیر جاودانگی بر معناداری زندگی

با توجه به تبیین جامعی که ملاصدرا از جاودانگی انسان با توجه به نامیرا بودن نفس به عنوان حقیقت وجودی انسان، ارائه می‌دهد، می‌توان تأثیر باور به جاودانگی انسان بر معنابخشی به زندگی او را در قالب محورهای ذیل دسته‌بندی کرد: الف) غایت‌مندی زندگی: ملاصدرا با توجه به تبیینی که از حیات جاودانه ارائه می‌دهد، زندگی محدود انسان در این جهان را دارای غایت و برنامه‌ای می‌داند که تضمین‌کننده معناداری زندگی است.

وصول نفس انسان به مرحله تجرد و جاودانگی به نحوی عینی، تأمین‌کننده غایت‌مندی حیات حقیقی انسان است که عنصری کلیدی در معنابخشی به زندگی اوست؛ البته غایتی متوسط، چراکه لازمه رسیدن به خدا و قرب به او که غایت حقیقی انسان محسوب می‌شود، همین تجرد و جاودانگی است.

ب) رشد فضایل اخلاقی: در انسان‌شناسی صدرایی، حقیقت انسان نفس مجردی است که با حفظ هویت شخصی خود، از پایین‌ترین تا بالاترین مراتب وجودی را به مدد حرکت جوهری طی می‌کند و به هر اندازه که انسان در این سیر جوهری، نفس را ارتقا دهد شایسته حیات ابدی برتری می‌شود. نفس هرچه از مرتبه جسمانی فاصله بگیرد و تجرد بیش‌تری به دست آورد، زندگی‌اش پرمعناتر خواهد شد چنان‌که ملاصدرا می‌گوید:

جسم یک جوهر بی‌جان ظلمانی است و هر چیزی که به جسم تعلق یابد به میزان تعلقش، ظلمانی و غایب از خود است و نفس نیز به میزان خروجش از قوه جسمانی به سوی فعلیت عقلی، دارای حیات عقلی است<sup>۷</sup> (ملاصدرا، ۱۳۸۸: ۳۲۹).

در این نگاه، معناداری زندگی در گرو تکامل عقلانی است و تکامل عقلانی در گرو فعالیت عقل و سیر به سوی عقل مستفاد است که همان مرتبه معرفت الهی است. صدرای معتقد است «کمال نفس انسان یا علم وصول به عقل مستفاد است یا عمل انقطاع از تعلقات دنیوی و پاک‌شدن از رذایل اخلاقی است»<sup>۸</sup> (ملاصدرا، ۱۹۸۱، ج ۹: ۷). عمل به فضایل اخلاقی هموارکننده راه انسان در دست‌یابی به سعادت ابدی در پرتو قرب الهی است، و نفس این سعادت را در طول حیات دنیوی، با استفاده از حرکات فکری و آرای علمی و تهذیب نفس و عمل صالح، کسب می‌کند؛ از این‌رو ایمان و اعتقاد به جاودانه‌بودن سبب می‌شود انسان در پی کسب فضایل اخلاقی برآمده و از رذایل قوای شهوی و غضبی دوری کند؛ زیرا می‌داند که تفاوت نفوس انسان‌ها در سعادت و شقاوت، به میزان استغنائی نفس و تجرد آن‌ها از عالم ماده بستگی دارد.

ج) عدالت فراگیر: میل به عدالت گسترده که در فطرت همه انسان‌ها وجود دارد نیز به عنوان لازمه جاودانگی، می‌تواند نقش مهمی در معناداری زندگی داشته باشد. انسان‌ها به صورت فطری به دنبال اثر و فایده اندیشه‌ها و اعمال مادی و معنوی خود هستند و نظر به این‌که، ظرف عالم ماده برای پاسخ‌گویی به کارکردهای مختلف انسان، محدود است، جاودانگی و به تبع آن وجود عالمی فراتر از این عالم مادی موضوعیت پیدا می‌کند. عدالت



جزایی و جبرانی در این دنیا به طور کامل محقق نمی‌شود و اگر امید و باور به زندگی و عالم پس از مرگ وجود نداشته باشد که در آن عدالت واقعی تحقق یابد، زندگی بی‌معنا خواهد بود.

د) تبیین صحیح مرگ: علاوه بر این، یکی از جلوه‌های مهمی که ارتباط میان جاودانگی و معناداری را روشن‌تر می‌سازد، تبیین درست مرگ و ماندگاری است. در سیر کمالی نفس انسان، مرگ تبیینی منطقی می‌یابد. برخلاف بسیاری از پوچ‌گرایان که مرگ را پایان هستی تلقی می‌کنند، در این نگاه مرگ صرفاً پلی است برای ورود به مرحله حیات برتر. فرض نابودی کامل انسان به همراه تمامی آثار زندگی، تأثیر بسیار زیادی در تخریب معنای زندگی انسان به جای می‌گذارد. با اندک تأملی درمی‌یابیم که زندگی در صورتی معنادار خواهد بود که در راستای غایت و سرانجام مشخصی قرار گیرد، حال هرچه این غایت باقی و متعالی‌تر باشد به همان میزان زندگی ارزش‌مندتر و معنادارتر می‌شود.

## ۵. نتیجه‌گیری

۱. با عنایت به مبانی صدرایی، معناداری زندگی در گرو قرب به خداوند است و این امر از حیث اخلاقی و عملی، در سایه تجرد از علایق مادی و دل‌بستگی‌های جسمانی، و از حیث وجودی، در سایه طی مراتب استکمال وجودی و نیل به درجات تجرد حاصل می‌شود. جاودانگی نفس که در پرتو مقام تجرد به‌دست می‌آید از مهم‌ترین عوامل دخیل در معناداری زندگی محسوب می‌شود؛ به عبارتی، جاودانگی هم علت غایی افعال و رفتار آدمی است هم غایت و نقطه سرانجام زندگی انسان. در پرتو توجه و تفکر پیرامون جاودانگی و ایمان به معاد، زندگی هدف‌مند می‌شود و اعمال و افکار انسان به سوی تأمین آن جهت می‌گیرد. بر این مبنا، زندگی در صورتی ارزش‌مند است که در راستای غایت و سرانجام مشخصی قرار بگیرد حال هرچقدر غایت متعالی‌تر باشد، به همان میزان زندگی ارزش‌مندتر و معنادارتر می‌شود.

۲. در منظومه فکری صدرا علاوه بر وجود خداوند به عنوان غایت نهایی انسان عنصر معرفت، و عنصر مؤمنانه و اخلاقی زیستن از عوامل مهمی در معناداری زندگی انسان محسوب می‌شوند که موضوع جاودانگی انسان (چه در بُعد معرفتی و چه در بُعد عینی و وجودی) در جهت‌بخشی به این عوامل تأثیر شگرفی دارد. به عبارتی، وصول نفس انسان به

مرحله تجرد و جاودانگی به نحوی عینی، تأمین‌کننده غایت‌مندی حیات حقیقی انسان است که عنصری کلیدی در معنابخشی به زندگی اوست؛ البته غایتی متوسط، چراکه لازمه رسیدن به خدا و قرب به او که غایت حقیقی انسان محسوب می‌شود همین تجرد و جاودانگی است. از بُعد معرفتی نیز ایمان و اعتقاد به جاودانه‌بودن سبب می‌شود انسان در پی کسب فضایل اخلاقی برآمده و از ردایل قوای شهوی و غضبی دوری کند؛ زیرا می‌داند که تفاوت نفوس انسان‌ها در سعادت و شقاوت، به میزان استغنائی نفس و تجرد آن از عالم ماده است. لذا ایمانی که دارای چنین پشتوانه نظری باشد معنابخش و زندگی‌ساز است؛ درمقابل، بی‌ایمانی و کفر موجب تباهی و بی‌معنایی در زندگی دنیوی و اخروی خواهد بود.

۳. با توجه به ابعاد جاودانگی انسان در نظر ملاصدرا، انسان ایمانی، انسان عقلانی و انسان اخلاقی ملازم یکدیگرند؛ به بیانی دیگر، نفس انسانی با داشتن قوه عقل، در سیر وجودی خود، با ایمان به مبدأ و معاد، بر دیگر قوای شهوی و غضبی غلبه پیدا می‌کند. نتیجه این امر، اخلاقی‌شدن انسان در افعال و رفتار است و اعمال و اخلاق با تبدیل شدن به ملکات، حقیقت اخروی او را رقم می‌زنند. به بیانی دیگر علم و ایمان نظری به تنهایی تکامل انسان و حیات جاودانه او را تأمین نمی‌کند، بلکه با ضمیمه‌شدن عمل و فعل اخلاقی است که انسان در هر مرتبه، گامی در رفع موانع کمالی خود برمی‌دارد و به حیات طیبه و زندگی معنادار نزدیک‌تر می‌شود.

۴. در مسیر استکمالی‌ای که ملاصدرا برای جاودانگی نفس انسان ترسیم می‌کند پدیده مرگ، ضرورت کمال نفس محسوب می‌شود؛ کمالی که در سایه حرکت جوهری از مرتبه جسمانی به سوی مرتبه عقلانی حاصل می‌شود. با این نگرش مرگ به مثابه پلی است برای گذر از زندگی مادی به زندگی در ساحتی فرامادی؛ پس زندگی انسان پایانی ندارد، تا ترس و دلهره نیستی، او را به بی‌معنایی سوق دهد.

۵. قرارگرفتن انسان در مسیر تکامل جوهری از سویی سبب جاودانگی نفس است و از سوی دیگر، انسان را به کسب ملکات انسانی و کمالات حقیقی که در معنادارکردن زندگی نقش بسزایی دارد، سوق می‌دهد. لذا انسان نه‌تنها در زندگی دنیوی و محدود خود از تلاش برای رفع حوائج مادی غافل نمی‌کند، بلکه درعین‌حال با توجه به مرگ، خود را برای ساختن حیاتی برتر و جاودانه در سرایی دیگر مهیا می‌کند.

۶. جاودانگی و حیات پس از مرگ لازمه حساب‌رسی به اعمال انسان در عالم قیامت است. ایمان و اعتقاد به این مسئله مانع بسیاری از نگرش‌های بدبینانه و نیست‌انگاران‌ه‌ای

می‌شود که معناداری را از زندگی انسان سلب می‌کنند. فهم صحیح این موضوع که اعمال و افکار انسان در جاودانگی و حیات پس از مرگ او تأثیرگذار است انگیزه بسیار بالایی برای کسب فضایل و ملکات اخلاقی است. طبیعتاً اخلاقی‌زیستن در پرتو ایمان به معاد، بیش از پیش زندگی انسان را به سوی معناداری هدایت می‌کند؛ همچنین بسیاری از صفات اخلاقی همچون ایثار، صبر و گذشت با اعتقاد به جاودانگی معنا و مفهوم می‌یابند.

۷. بر اساس منظومه فکری ملاصدرا می‌توان زندگی معنادار را به «زندگی اخلاقی با هدف رسیدن به قرب الی الله، که در پرتو معرفت و ایمان حاصل می‌شود» تعریف کرد. جاودانگی انسان در این تعریف، همانا غایت و سرمنزل اصلی زندگی محسوب می‌شود و نیل به قرب الهی و آرامش در مجاورت حضرت حق، برترین ره‌آورد مقام و مرتبه در حیات جاودانه است.

### پی‌نوشت

۱. واژه جاودانگی در زبان فارسی معادل لفظ «خلود» در عربی و immortality در زبان انگلیسی است. هر سه واژه بیان‌کننده معنای «بی‌مرگی» هستند و تفاوت آن‌ها در این است که واژه خلود همانند جاودانگی بیش‌تر به جنبه ایجابی استمرار حیات اشاره می‌کند و کلمه immortality به مسئله استمرار حیات از حیث سلبی (بی‌مرگی) اشاره دارد. خلود در لغت به معنای دوام و بقای یک چیز است؛ خواه بقای بر وجود باشد خواه بقای بر حالتی، از سوی دیگر واژه خلود هم بقای همیشگی را دربرمی‌گیرد و هم درنگ طولانی را (مصطفی، ۱۹۶۰: ۲۴۹).
۲. والخامس (من انحاء تعلق الشئ بالشیء) ما بحسب الوجود و التشخص حدوثا لا بقاء كتعلق النفس بالبدن عندنا حيث إن النفس بحسب أوائل تكوينها و حدودها حکمها حکم الطبائع المادية التي تفتقر إلى مادة مبهمه الوجود فهي أيضا تتعلق بمادة بدنية مبهمه الوجود ... الخ.
۳. لا شك أن اقصى غايه يتأتى لأحد الموجودات الوصول إليها هو الكمال المختص به و الملائم المنسوب إليه و كلما إنحط عنه فهو نقصان بالحقيقه فيه ... و مجرد عن الماديات.
۴. أن الموجودات الصورية كالتبائع و النفوس متوجهة نحو غاياتها الوجودية خارجة عما لها من القوة الاستعدادية إلى الفعلية و النفس ما دامت في بدنها يزيد بجوهرها و فعليتها فيصير شيئا فشيئا أقوى وجودا و أشد تحصلا سواء كانت من السعداء في النشأة الأخرى أو من الأشقياء... (ملاصدرا، ۱۹۸۱، ج ۹: ۱۷-۱۶).

۵. و مما يؤيد ما ذكرناه قول الشيخ العربي في فصوص الحكم ومن اعجب الامر ان الانسان في الترقى دائما ...
۶. فإن الغاية القصوى في إيجاد هذا العالم الكوني و مكوناته الحسية هي خلقة الإنسان و غاية خلقه الإنسان مرتبة العقل المستفاد أي مشاهدة المعقولات و الاتصال بالمال الأعلى.
۷. فالجسم جوهر ميت ظلماني و ما يتعلق به فهو بقدر تعلقه بالجسم يكون غاييا عن نفسه مائتا و النفس بقدر خروجها من القوه الجرميه الى الفعل يكون حيا عقليا.
۸. كمال نفس المجرده إما العلمی فیصيرورتها عقلا مستفادا.... و إما العملی فبانقطاعها عن هذه التعلقات و تخليتها عن رذایل الاخلاق.

## منابع

- آدامز، ای. ام. (۱۳۸۲). «معناى زندگی»، ترجمه زهرا گلپایگانی، نقد و نظر، ش ۳۱ و ۳۲. ملاحظه (۱۹۸۱). الحکمه المتعالیه فی الاسفار العقلیه الاربعه، جلد های ۱-۹، بیروت: دار احیاء التراث.
- ملاحظه (۱۳۸۸). الشواهد الربوبیه، تصحیح سید جلال‌الدین آشتیانی، قم: بوستان کتاب.
- ملاحظه (۱۳۵۴). المبدأ و المعاد، تصحیح سید جلال‌الدین آشتیانی، تهران: نشر انجمن حکمت و فلسفه ایران.
- ملاحظه (۱۳۶۱). ایقاظ النائمین، تصحیح محسن مؤیدی، تهران: نشر انجمن اسلامی حکمت و فلسفه ایران.
- ملاحظه (۱۳۶۳ الف). مفاتیح الغیب، تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
- ملاحظه (۱۳۶۳ ب). اسرار الایات، ترجمه محمد خواجه‌سوی، تهران: مؤسسه تحقیقات فرهنگی.
- ملاحظه (۱۳۶۳ ج). المشاعر، تهران: کتابخانه طهوری.
- ملاحظه (۱۳۶۶ الف). شرح اصول کافی، ترجمه محمد خواجه‌سوی، تهران: مؤسسه تحقیقات فرهنگی.
- ملاحظه (۱۳۶۶ ب). کسر اصنام الجاهلیه، ترجمه محسن بیدارفر، تهران: نشر الزهراء.
- ملاحظه (۱۳۷۵). مجموعه رسائل فلسفی، تصحیح و تحقیق حامد ناجی اصفهانی، تهران: حکمت.
- ملاحظه (۱۳۶۴). تفسیر القرآن الکریم، تصحیح: محمد خواجه‌سوی، ج ۲، قم: انتشارات بیدار.
- مصطفی، ابراهیم (۱۹۶۰). معجم الوسیط، قاهره: مطبعه المصر.

Craig, William (1994). *The Absurdity of Life Without God*, Repr. in *The Meaning of Life*, 2nd Ed., E. D. Klemke (ed.), New York: Oxford University Press.